



املا تلفیقی شماره ۱۶

به نام بهترین سرآغار

پوریا از مدرسه برگشت و سریع نهارش را خورد و نشست پشت کامپیوتر تا بازی کند. غرق بازی بود که با صدای زنگ آیفون، به خودش آمد، ساعت شش غروب بود و او نزدیک چهار ساعت بی‌وقفه پشت کامپیوتر نشسته بود و بازی می‌کرد. پدر با دیدن پوریا سرش را تکان داد و گفت: "باز که چشم‌هایت قرمز شده. حتماً دوباره داشتی با کامپیوتر بازی می‌کردی؟" پوریا با خجالت گفت: "بله." او از پدرش خجالت می‌کشید چون چند بار به پدرش قول داده بود که از کامپیوترش درست استفاده کند و زیاد بازی نکند. پوریا به اتاقش رفت. تکلیف زیادی داشت که باید انجام می‌داد اما خیلی خسته بود و خوابش برد و تکالیفش نیمه‌کاره ماند.

فردا صبح پوریا آماده شد که به مدرسه برود اما کمی استرس داشت. زنگ اول ریاضی داشتند. وقتی معلم متوجه شد که مسئله‌ها را حل نکرده به نشانه‌ی تأسف سرش را تکان داد. زنگ تفریح که خورد، معلم، پوریا را صدا زد و به او گفت: "پوریا چرا به تکالیف اهمیت نمی‌دهی؟" پوریا گفت: "اصلاً وقت نمی‌کنم آن‌ها را انجام بدهم." معلم پرسید: "آیا می‌شود به من بگویی وقتی به خانه می‌روی چه کارهایی انجام می‌دهی، شاید بتوانیم اشکال کار را پیدا کنیم." پوریا پاسخ داد: "اول نهار می‌خورم بعد می‌روم سراغ کامپیوترم تا کمی بازی کنم اما نمی‌دانم چه می‌شود که چند ساعت می‌گذرد. بعد که می‌خواهم تکالیفم را بنویسم آنقدر خسته‌ام که نمی‌توانم." معلم لبخند زد و گفت: "خوب، فکر می‌کنم متوجه شدم؛ به نظرم مشکل اصلی، اولویت‌بندی تو در برنامه‌ریزی کارهایت است. پوریا جان، بیا جای کارها را با هم عوض کنیم ببینیم چه می‌شود. وقتی می‌روی خانه کمی استراحت کن، بعد تکالیف را انجام بده و سپس برو سراغ بازی. ضمناً عزیزم، در برنامه‌ریزی روزانه خیلی مهم است که به همه جوانب زندگی توجه داشته باشی. پس حتماً تغذیه مناسب و به موقع، ورزش و خواب خوب و کافی را نیز در نظر داشته باش." پوریا گفت: "من همیشه می‌خواهم کم بازی کنم اما نمی‌دانم چرا نمی‌شود؟" معلم گفت: "اول به خودت قول بده و بعد موبایلت را تنظیم کن تا زمان‌های برنامه را به تو یادآوری کند؛ مثلاً وقت بازی تموم شده و تو کارهای مهم‌تری هم داری، این روش را امتحان کن و نتیجه را به من خبر بده." آن روز پوریا وقتی به خانه رسید همه‌ی کارهایی را که معلمش پیشنهاد داده بود انجام داد. هم به درس‌هایش رسید و هم بازی کرد. فردا صبح وقتی بیدار شد برای رفتن به مدرسه اضطراب نداشت چون همه‌ی تکالیفش را انجام داده بود.